

مبانی زندگی مسیحی  
درس ۲: یک مسیحی بودن  
دکتر سینکلر فرگوسن

خُب، در جلسه‌ی اول درباره‌ی این فکر کردیم که مسیحی شدن چه معنایی دارد، که بدون شک اساسی‌ترین چیزی هست که وقتی می‌خواهیم به عنوان یک مسیحی رشد کنیم و به کلیسای مسیحی تعلق داشته باشیم، نیاز به درکش داریم. و الان می‌خواهم که فقط کمی راجع به این فکر کنیم که، مسیحی بودن واقعا به چه معناست.

متوجه هستید که یکی از بزرگترین بحران‌های موجود در دنیای غرب، بحران هویت هست. گفته می‌شود که در طول پنجاه سال گذشته، رایج‌ترین عنوان برای اشعاری که توسط دانش‌آموزان دبیرستانی نوشته شده اینه که، «من کی هستم؟» و این موضوع به نوعی نباید ما رو واقعا شگفت‌زده کنه. کتاب مقدس درست از همون ابتدا در پیدایش باب ۱، آیات ۲۶ تا ۲۸، به ما می‌گه کی هستیم؛ اینکه خدا که خالق ماست، ما رو به صورت خودش و مرد و زن آفرید.

و یکی از چیزهایی که در انسان‌گرایی سکولار رخ داده، هرچند انسان‌گرایی سکولار معمولاً اون رو درک نکرده، این هست که وقتی این مفهوم رو کنار می‌زنیم، یعنی اینکه ما به صورت خدا آفریده شدیم و باید به صورت خدا هم زندگی کنیم، اون وقت در واقع هویت اساسی خودمون رو از دست میدیم، و بنابراین به ناچار مشغول طرح‌هایی برای تلاش در جهت ایجاد هویت میشیم. و این طرح در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، به قدری شکست خورده که امروزه دولت‌های فدرال و محلی، میلیون‌ها و بلکه میلیاردها دلار رو برای کمک به افراد جوان صرف می‌کنند تا هویت خودشون رو بنا کنند.

و کل این برنامه به حدی ورشکسته شده که الان در بعضی قسمت‌های دنیای غرب، شما به عنوان یک بچه‌ی هفت ساله می‌تونید به سادگی هویت خودتون رو اعلام کنید، که کی هستید. و همیشه این احساس قوی رو داشت که با کاشتن باد انکار اینکه ما به صورت خدا آفریده شدیم، ناگزیر از درویدن این طوفان هم هستیم. و من مطمئنم ما به عنوان مسیحیان، دعا می‌کنیم که این طوفان به سرعت بیاد و به سرعت هم ناپدید بشه، و نوعی سلامت عقل احیاء شده به دنیایی که در اون زندگی می‌کنیم، برگرده.

حالا، ما میتونیم از این پدیده دلشکسته بشیم و میتونیم مسیحیانی بشیم که ناله و زاری می‌کنند. چیزی که در مورد مسیحیان عهد جدید که در دنیای پیش از مسیحیت زندگی می‌کردند،

متوجه میشدید، اینه که اونها زندگی خودشون رو صرف ناله و زاری راجع به سختی مسیحی بودن نمیکنند. اونها از وقتشون استفاده می‌کنند و زمان رو غنیمت می‌شمرن، و متوجه هستنند که انجیل در برابر پیشینه‌ی تاریک مذهب بت‌پرستی قرن اول، با روشنایی شکوهمندی می‌درخشه. و فکر می‌کنم برای من یکی از بهترین برکات عمرم از زمانی که در نوجوانی مسیحی شدم، این بوده که در کتاب مقدس متوجه شدم که درست از همون اول خدا به ما به عنوان قوم خودش می‌گه که واقعاً کی هستیم. و این برای ما چیز فوق‌العاده‌ای هست، اینطور نیست؟ که وقتی بزرگتر میشیم، بدونیم که واقعاً کی هستیم. ولی این هم خیلی فوق‌العاده‌ست که این خبر خوش رو به کسانی که جوان‌تر هستن بدیم که این چیزی هست که یک مسیحی جوان رو در دنیایی که توی جامعه عقب زده میشن که بر اشون خیلی دلسردکننده‌ست، متمایز میکنه.

ممکنه اونها در دبیرستان و یا در کالج، در واقع جزو معدود مردان و زنان جوانی باشن که حقیقتاً می‌دونند هویتشون چی هست. اونها می‌دونند کی هستنند. تصور می‌کنم زمان زیاد و بلکه خیلی زیادی طول میکشه تا همه‌ی راه‌های مختلفی رو که عهد جدید از طریق اونها به ما کمک میکنه به عنوان کسانی که به عیسای مسیح ایمان آوردیم، هویت خودمون رو متوجه بشیم، پیدا و کشف کنیم. و بنابراین برای این درس، فقط می‌خوام دو تا از تصاویر اصلی‌ای که عهد جدید به ما میده رو انتخاب کنم که وقتی در جای خودشون قرار بگیرن، و ما دیگه سوال «من کی هستم؟» رو نپرسیم، اون وقت می‌دونیم که این چیزها در مورد ما مصداق دارنند.

به نوعی، اینها در یک شرایط غیر منتظره به چشم من اومد، یا اینکه یک شرایط غیر منتظره در واقع من رو نسبت به اونها متقاعد کرد. فکر می‌کنم وقتی که بیست و چند ساله بودم، یک مصاحبه‌ی شغلی داشتم و یکی از اعضای هیئت مصاحبه‌کننده، بدون مقدمه به من گفت، «در یک جمله، خودت رو به عنوان یک مسیحی چطور شرح میدی؟» «در یک جمله، خودت رو به عنوان یک مسیحی چطور شرح میدی؟» و من بدون اینکه حتی راجع بهش فکر کنم، فقط گفتم، «به عنوان یک فرزند خدا و به عنوان یک خدمت‌گزار عیسای مسیح.»

و بعداً وقتی که فکر کردم، با خودم گفتم – در ضمن اون شغل رو نگرفتم – بعداً وقتی که فکر کردم بود که با خودم گفتم، فکر می‌کنم دانش من از کتاب مقدس من رو به قلب این موضوع هدایت کرده. تو به عنوان یک مسیحی کی هستی؟ تو فرزند پدر آسمانی هستی. تو به عنوان یک مسیحی کی هستی؟ تو خدمت‌گزار بزرگترین ارباب، یعنی خداوند عیسای مسیح هستی. پس می‌خوام به این دو تصویری که به ما داده شده، نگاه کنم. اینها فقط تصویر نیستن، بلکه اینها حقیقتی هستنند از اینکه واقعاً معنای مسیحی بودن چیه.

اول از همه، من فرزند خدا شدم. وقتی شما باب آغازین کتاب مقدس رو می‌خوانید، بله، اولین باب از کتاب مقدس، این چیزی نیست که در کتاب تثنیه یا نحمیا مخفی شده باشه، بلکه در باب اول از کتاب مقدس، جلوی چشم شماست، کاملاً روشن میشه که خدا ما رو خلق کرده تا فرزندان او باشیم. این، اون نوع رابطه‌ای هست که او برای ما مقرر کرده.

در واقع، یکی از معانی عبارت «صورت خدا» همین هست. به یاد بیارید که چطور وقتی بعداً آدم دارای یک پسر میشه، دارای پسری به صورت خودش میشه. و ما هنوز هم این نوع گویش رو استفاده می‌کنیم، و در اسکاتلند ما هم در مورد یک پسر اینطور می‌گیم، نمی‌دونم چرا ما از این اصطلاح استفاده می‌کنیم، ولی می‌گیم، «اون کُپی پدرش هست.» یا می‌گیم، «بچه به پدر و مادرش رفته.»

و پیدایش باب ۱ هم در واقع می‌خواد همین رو به ما بگه. نقطه‌ی اوج باب ۱ این هست که خدا همه چیز رو نیکو آفرید. بعد در اوج آفرینش خودش گفت، «انسان را، نر و ماده، به صورت خودمان، و به عنوان فرزندانمان بسازیم.» و همینطور که این روایت ادامه پیدا میکنه، کاملاً روشن هست که خدا با آدم و حوا مثل فرزندانش رفتار میکنه. خدا اطراف اونها رو از نعمت‌ها پر میکنه. خدا می‌خواد که اونها رو رشد بده.

خدا می‌خواد که اونها در اعتماد و محبت به خودش، بالغ بشن. و بنابراین میگه، «حالا همه‌ی اینها مال شما هستند، ولی فقط این یک کار رو به خاطر من، چونکه پدر شما هستم بکنید، اینکه از میوه‌ی درخت شناخت نیک و بد نخورید.» و مثل یک پدر، می‌خواد که اونها در کار کردن برای او رشد کنند، و بنابراین یک باغ رو به وجود میاره. نمی‌دونم آیا تا به حال توجه کردید که همه‌ی چیزهایی که خدا خلق کرد نیکو بودند، ولی تنها چیزی که خدا روی زمین خلق کرد، باغ نبود، آیا موضوع همین نیست؟

باغی وجود داشت که در عدن بود، و خارج از باغ هم وجود داشت، و انگار خدا داشت می‌گفت، «حالا، آدم و حوا، می‌خوام یک کمک کوچک برای شروع به شما بکنم.» مثل کاری که اگر یک پدر بخواد به پسر یا دخترش باغبانی رو یاد بده، ممکنه انجام بده. «حالا من شما رو توی این باغ کوچک قرار میدم، ولی بقیه‌ی اون چیزها رو می‌بینید؟»

می‌خوام که شما این باغ رو توسعه بدید، که همونطور که من ارباب تمام کیهان هستم، می‌خوام بتونیم با هم درباره‌ی این چیزها صحبت کنیم، پس از شما می‌خوام که برای گسترش این باغ سخت کار کنید تا اینکه این باغ تا کرانه‌های زمین برسه.» که اتفاقاً دلیلش همین هست که

باب‌های انتهایی کتاب مکاشفه با باغ‌شهری تمام‌میشه که تا کرانه‌های زمین میرسه، چون خدا می‌خواست که آدم و حوا از مراقبت پدرانه‌ی او آگاه باشند و قادر باشند که بگند، «پدر آسمانی، تو با ما نیکو رفتار کردی.

ما فرزندان تو هستیم. ما پسر و دختر تو هستیم. ما می‌خوایم که بچه‌های ما هم فرزندان تو باشند. می‌خوایم بچه‌هایی که بعد از اونها میان هم فرزندان تو باشند.»

ولی البته، فاجعه به بار اومد. و وقتی که فاجعه به بار اومد، اونها به نوعی از نظر روحانی یتیم شدند. اونها خارج از باغی قرار گرفتند که خدا برایشون خلق کرده بود. اونها در محیطی غریبه بودند و دیگه نمی‌تونستند که به خدا به عنوان پدر آسمانی مهربان خودشون نگاه کنند، و البته اینجا هست که خبر خوش یعنی انجیل، وارد میشه.

این داستان عهد عتیق هست که همونطور که به یاد دارید، خود خدا در کتاب خروج میگه، «من مثل پدری که پسرش رو حمل میکنه، شما رو از بندگی خودتون خارج کردم.» این تصویر بزرگی بود از اینکه خواسته‌ی قلبی خدا چیه، و بنابراین از طریق خدمت خداوند ما عیسای مسیح، ما که یتیمان روحانی هستیم، به خانواده‌ی خدا آورده شدیم و به فرزندان او مبدل شدیم و قادر هستیم که خدا رو «آبا، پدر» صدا کنیم. و عهد جدید به ما میگه که این موضوع از دو بُعد اتفاق میفته. اول از همه، نیازه که یک رابطه‌ی جدید بین ما و خدا شکل بگیره، و عهد جدید در این باره اینطور صحبت میکنه که خدای پدر ما رو در خانواده‌ی خودش به فرزندی می‌پذیره.

پولس از این تصویر به لحاظ شخصیتی استفاده میکنه، خدا ما رو در خانواده‌ی خودش به فرزندخواندگی می‌پذیره، چون این موضوع در دنیای روم، و در قانون روم، که پولس در اونجا درباره‌ی شهادت مسیحی خودش بحث می‌کرد، ایده‌ی کاملاً متداولی بود. رومی‌ها به این عادت کرده بودند که شخصی از خانواده‌ی طبیعی خودش گرفته بشه و در خانواده‌ی جدیدی به فرزندخواندگی پذیرفته بشه، طوری که تمام پیوندهای خانواده‌ی قبلی، قطع بشه. و اون بچه‌ها می‌دونستند که در این خانواده‌ی جدید همه چیز برای اونها فراهم و تأمین میشه. اینکه پدر جدیدشون مسئولیت مراقبت و تعهد نسبت به اونها رو به عهده می‌گیره. و پولس میگه که این تصویری از معنای مسیحی شدن هست. ما از نظر روحانی یتیم بودیم. رابطه‌ی ما با خدا قطع شده بود.

ما برای جلال او ساخته شده بودیم. ولی یادتون هست که پولس چی میگه؟ اون میگه که ما گناه کردیم و از جلال خدا قاصر شدیم و ما دیگه این رابطه‌ی بنیادی رو نداریم، ولی در عیسای

مسیح، خدا این رابطه رو مجدداً برقرار کرد. و وقتی که ما مسیحی میشیم، او نه فقط اعلام میکنه که ما از دید خدا عادل هستیم، بلکه اعلام میکنه ما در خانواده‌ی او به فرزندخواندگی پذیرفته شدیم تا عضوی از خانواده‌ی عیسی مسیح باشیم.

به یاد دارید که عیسی چطور این رو در روز رستاخیز خودش در یوحنا باب ۲۰ اعلام میکنه، زمانی که به مریم میگه، «و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.» پس انجیل عیسی مسیح شأن و مقام جدیدی به ما میده، ولی ما به چیزی بیشتر از یک مقام جدید نیاز داریم.

ما به چیزی بیشتر از یک معامله‌ی قانونی نیاز داریم. به فرزندخوانده‌هایی که ممکنه بشناسید فکر کنید، یا اینکه ممکنه خودتون فرزندخوانده داشته باشید. مخصوصاً اگر اونها در سن مشخصی باشند، زمان میبره تا اونها از نظر غریزی خودشون رو فرزند شما بدونند، اینطور نیست؟ دوست عزیز که یک مبشر بود رو به یاد میارم که یک دختر کوچولو رو به فرزندخواندگی پذیرفته بود و اونها زوج فوق‌العاده‌ای بودند که خودشون رو وقف این دختر کوچولو کرده بودند، ولی به نظر می‌رسید که اصلاً قادر نیستند کاری کنند که به طور غریزی این مرد رو «بابا» صدا بزنه.

و بعد یادم میاد که به من گفتم، یک روز با کفش کوچکی که توی دستش بود اومد کنار میز و اون کلمات جادویی رو بهش گفتم، «بابا، بند کفشم پاره شده.» من می‌خواستم بهش بگم، «در اون لحظه یک کفش فروشی رو برای اون دختر می‌خریدی، درسته؟» برای اینکه حالا دیگه اون غریزه وجود داشت. اون واقعیت صحیح بود، ولی غریزه‌ای وجود نداشت، و این چیز شگفت‌انگیزی هست که انجیل به ما میگه که پدر نه تنها ما رو به خانواده‌ی خودش میاره و به ما مقام جدیدی میده، بلکه روح مقدسش رو به درون قلب ما می‌فرسته تا به ما حس جدیدی بده از اینکه او کی هست و در نتیجه ما کی هستیم. و همینطور که در رومیان باب ۸ به یاد دارید، و دوباره در غلاطیان باب ۴، پولس رسول میگه نه تنها به ما مقام جدیدی داده شده، بلکه روح پسرخواندگی رو دریافت کردیم که به اون «ابا یعنی ای پدر» ندا می‌کنیم.

در خلال درس اول متوجه شدیم که افراد مذهبی، یعنی مسیحیان فرمالیته، به صورت غریزی خدا رو «پدر» صدا نمی‌کنند. ممکنه در زمان بحران و آزمایش صدا کنند، «ای خدا، به من کمک کن!» یا، «ای خدا، چرا با من این کار رو میکنی؟» ولی مسیحی واقعی، شخصی متفاوت با هویتی متفاوت هست. توسط عمل احیاء‌کننده‌ی روح‌القدس، به اونها غریزه‌ی تازه‌ای عطا شده.

و بنابراین یکی از نشانه‌های اون این هست که ما صدا می‌کنیم، «آبا، پدر»، و می‌دونیم که فرزندان خدا هستیم. می‌دونیم که به ما اهمیت داده میشه. می‌دونیم که به ما محبت میشه. هرگز فراموش نمی‌کنم که در یک کنفرانس داشتم با یکی دیگه از سخنران‌ها قهوه می‌خوردیم، یک خانمی به طرف ما اومد تا با ما حرف بزنه، و به ما گفت که چطور یک ایماندار مسیحی شده و بعدش این رو گفت، «برای اولین بار در عمرم، می‌دونستم که واقعاً دوست داشته میشم.» یک فرزند خدا بودن یعنی این.

قبل از اینکه ادامه بدیم، شاید ارزش داشته باشه که لحظه‌ای فکر کنیم، چون درست در همین نقطه هست که بعضی از افراد میگن، «ولی اگر تو می‌دونستی که من چه جور پدری داشتم، می‌فهمیدی که هرگز نمی‌تونم خدا رو "پدر" صدا کنم.» انجیل به همچین شخصی چی میگه؟ چیزی که انجیل میگه این هست که، تو داری درباره‌ی انجیل بر عکس فکر میکنی. تو در واقع داری مرتکب اشتباهی میشی که افراد متخصص به اون میگن «تصویرسازی».

تو شروع میکنی به فکر کردن درباره‌ی پدر خودت، و بعد به همین صورت جلو میری و میگی، «خدا حتی بیشتر اینطور هست»، ولی نباید از اونجا شروع کنی. نقطه‌ی شروع در انجیل، تجربه‌ی گذشته‌ی شما نیست، بلکه شروع با خداوند عیسی هست. اگر شما می‌خواهید بدونید که چطور پدری، پدر شما شده، به پدری که داشتید فکر نکنید، بلکه به پدری که الان دارید فکر کنید، و پدری که الان دارید همون پدر خداوند ما عیسی مسیح هست. پس به عنوان مثال، چرا انجیل یوحنا رو نمی‌خونید تا زیبایی اون رابطه و جلال اون پدر آسمانی رو کشف کنید؟ و می‌دونید؟ این حلالی برای تمامی این کج‌نظری‌ها درباره‌ی پدر بودن خواهد بود که در درون عواطف شما و ادراک شما ساخته شده. و بله، ممکنه زمان ببره، ولی به فیض خدا شما بیشتر و بیشتر خودتون رو قدردان خواهید دید که یک پدر واقعی داشتن و اینکه بتونید بگید «آبا، پدر»، یعنی چه.

پس مسیحی بودن برای ما چه معنایی داره؟ اول از همه معنی اون این هست که ما فرزندان خدا هستیم. ولی بعد، در وهله‌ی دوم معنی اون اینه که ما در ضمن خدمت‌گزارین خداوند عیسی مسیح هستیم. در واقع عهد جدید از کلمه‌ای استفاده کرده که معمولاً برای یک برده کاربرد داشته، و ما بلافاصله فکر می‌کنیم که در این باره یک چیز لااقل متناقض وجود داره. یک فرزند و یک خدمت‌گزار، و این به صورت یک تناقض باقی می‌مونه تا زمانی که متوجه میشیم این در واقع همون چیزی هست که خداوند عیسی راجع به خودش فکر می‌کرد.

این همون طوری هست که کتاب مقدس او، یعنی عهد عتیق، به او یاد داد که راجع به خودش فکر کنه. او آدم جدید بود. او انسان دوم بود. او آدم آخر بود. ولی آیا به یاد دارید که او چطور

کلمات اشعیا ۴۲ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۲ تا ۵۳ رو در مورد خودش به کار برد که ما اغلب از اونها به عنوان سرودهای خدمت‌گزار صحبت می‌کنیم؟ این سرودها عیسی رو به عنوان خدمت‌گزار خداوند به تصویر میکشند. اونها عیسی رو اینطور تصویر می‌کنند که به عنوان مثال هر روز از خواب بیدار میشه و به صدای اربابش گوش میکنه و اونها رو به کار می‌بنده. اونها به عیسی به چشم خدمت‌گزار خداوند نگاه می‌کنند، که تسلیم هدف پدرش میشه تا برای ما رستگاری بیاره، که یعنی «به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تادیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم.»

و او مشتاقانه تسلیم این اهداف و این فرامین پدر آسمانی خودش شد. او گفت، «من همیشه کارهای پسندیده‌ی او – یعنی پدر آسمانیم – را به جا می‌آورم.» وقتی به عیسی نگاه می‌کنید، بین این دو چیز ضدیتی وجود نداره، بین این دو چیز تنشی وجود نداره. و دلیلش اینه که او پسری هست که اینقدر پدرش رو دوست داره که همیشه میخواد در هر کاری که میکنه پدرش به او لبخند بزنه، انگار که هر وقت پدرش به او میگه تا کاری رو انجام بده، او بگه، «باشه پدر، همین الان می‌خواستم انجامش بدم.» و این چیزی هست که دنیا هرگز نمیتونه درکش کنه، میتونه؟ دنیا نمیتونه درک کنه که شما چطور می‌تونید به طور همزمان هم خودتون رو فرزند پدر آسمانی بدونید، و با اینحال همچین یک خدمت‌گزار خداوند عیسیای مسیح هم باشید. ولی بعد وقتی که به اون فکر کنید، ما خلق شدیم که اینطور باشیم، از همون اول در پیدایش باب ۱، اینطور نیست؟

شاهد این موضوع که آدم و حوا واقعاً می‌دونستند که فرزندان پدر آسمانی هستند، چه چیزی میتونست باشه؟ اینکه اونها به صدای او گوش می‌دادند و از او اطاعت می‌کردند. و می‌دونید؟ وقتی که هر دوی اینها رو درک می‌کنید، امتیاز مسیحی بودن رو متوجه میشید، عهد جدید اون رو اینطور بیان میکنه، و میگه به خاطر گناه ما، و به خاطر اینکه ما از جلال خدا قاصر شدیم، ما بنده‌ی گناه و بنده‌ی نفس هستیم. و کاری که انجیل انجام میده این هست که ما رو از سلطه‌ی گناه آزاد کنه، و به شکل شگفت‌انگیزی ما رو از بند خودمون هم آزاد کنه.

ما هنوز کامل و بی‌عیب نیستیم، ولی این رو می‌دونیم که به واسطه‌ی عیسیای مسیح، دیگه تحت تسلط گناه نیستیم.

پولس این رو به صورت کاملاً صریح در رومیان باب ۵ و در رومیان باب ۶ میگه و الان ما آزاد هستیم، آزادییم که از او به عنوان پدر آسمانی لذت ببریم، ولی همچین آزاد هستیم تا به او خدمت کنیم، چون باید به او نه تنها به عنوان پدرمون، بلکه به عنوان اربابمون هم احترام

بگذاریم. و بعد یک بُعد دیگر از این موضوع هم وجود دارد چون ما نه فقط از تسلط گناه آزاد شدیم، بلکه از غرق شدن در خودپسندی هم آزاد شدیم.

متوجه هستید که این یک خصوصیت بزرگ قرن بیست و یکم هست. غرق شدن در نفس، و جلوه دادن خود، ولی حالا چون به واسطه‌ی عیسی مسیح می‌دونیم که ما واقعاً کی هستیم، از این خودپسندی رها شدیم تا برای او زندگی کنیم که ما رو محبت کرد، و به دیگران خدمت کنیم تا اونها هم بتونند عیسی رو محبت کنند. برای همین هست که عیسی گفت، «بیا بیید نزد من ای تمام زحمت‌کشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم.»

می‌دونید؟ یک داستان قدیمی هست که می‌گه بالای مغازه‌ی یوسف نجار، تابلویی بود که می‌گفت، «یوغ‌های ما کاملاً مناسبه.» این فقط یک داستان هست ولی در مورد یوغی صدق می‌کنه که عیسی روی دوش ما به عنوان فرزندان پدر آسمانی و خدمت‌گزاران منجی شگفت‌انگیزمون می‌گذاره. پس می‌خواه بدونم، آیا به عنوان یک مسیحی واقعاً می‌دونید که کی هستید؟ فرزند خدا و خدمت‌گزار عیسی مسیح.